

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و یکم
بهمن ۱۳۹۹ شماره ۲۵۱

آمریکا و اسرائیل علل تشنج آفرینی و جنگ در منطقه هستند

اخیراً همانگونه که شیوه همه «بزن بهادر» هاست، آمریکا با نشان دادن عضلات بازو و گردنش هواپیماهای بمب افکن «بی ۵۲» راهبردی و دوربرد خود را، که حامل بمب اتمی هستند و همواره در پروازند، به خلیج فارس فرستاد و همزمان با آن ناو هواپیمابر آمریکا، که به نام «یواس اس نیمیتز» (USS Nimitz) مشهور است و متعلق به ناوگان دریایی هسته‌ای نیروی دریایی ایالات متحده آمریکاست، وارد خلیج فارس نمود.

بر اساس انتشار خبری در «یورو نیوز» مورخ دیماه ۱۳۹۹ «ژنرال کنت مک‌کنزی» (Kenneth F. McKenzie Jr)، فرمانده ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده در توجیه این اقدامات تشنج آفرین در منطقه اظهار داشت: «مأموریت جدید بمب افکن های «بی ۵۲» در خاورمیانه نمایش آمادگی واشنگتن برای مقابله با «تهاجم به آمریکایی ها یا منافع ایالات متحده» بود. این سخنان در حالی بیان می شوند که یک مقام ارشد آمریکایی در گفتگو با روزنامه «واشنگتن پست» گفت که خطر حمله به آمریکایی ها یا منافع واشنگتن در منطقه «بسیار واقعی» است. وی که فرمانده ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده موسوم به «سنتکام» (United States Central Command - CENTCOM) است، روز پنجشنبه ۲۹ آبان ۱۳۹۹ بیان کرده بود: «اقدامات بی ثبات کننده ایران از سال گذشته ادامه داشته و «بر دامنه و شدت آنها افزوده شده است». این اظهار نظرات، که به مصداق «دست پیش را بگیر تا پس نیفتی» ارائه می گردند، اوج بی شرمی یک قدرت تاراجگر در منطقه و جهان است. این اظهارات زمانی بیان می شوند که خانم (Nancy Patricia D'Alesandro Pelosi) «نانسی پلوسی»، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا اعتراف کرد که درباره جلوگیری از استفاده «ترامپ» از کدهای هسته‌ای با (Mark A. Milley) «مارک میلی»، رئیس ستاد ادامه در صفحه ۲

در ماوراء قفقاز چه می گذرد؟ (۴)

۳- نقش پان اسلامیسیم، پان عثمانیسیم و پان تورانیسم ترکیه

دولت پان ترکیستی و پان اسلامیستی ترکیه نه تنها قصد توسعه طلبی و نفوذ در آذربایجان را دارد، بلکه به تمام سرزمین های آسیای میانه و شمال قفقاز نیز چشم طمع دوخته است. دولت آذربایجان در همکاری با ترکیه و اسرائیل مشترکاً برنامه آزادسازی مناطق اشغالی آذربایجان توسط ارمنستان را تدارک دید. البته در این زمینه «هر کس از ظن خود شد یار من».

نام آذربایجان به منطقه جنوب قفقاز در بعد از انقلاب اکتبر و روی کار آمدن مساواتیست ها توسط ترک های عثمانی به سرزمین های شروان و نخجوان و تالش و... اطلاق شد. در فصل نامه فرهنگیان پیمان در این زمینه نوشته شده است:

«در ۲۷ مه ۱۹۱۸ میلادی کشوری به نام «آذربایجان» اعلام استقلال کرد. شماری از شواهد و مدارک تاریخی مؤید آن است که لفظ «آذربایجان» به تدبیر سردمداران حکومت «اتحاد و ترقی» ترکیه عثمانی به سران «حزب مساوات»، یعنی طلابه داران استقلال سرزمین های شرقی قفقاز، در ۱۹۱۸ میلادی دیکته شده. هدف حکومت «اتحاد و ترقی» از اطلاق این نام به ایالت شروان آن روز، که در گذشته های دورتر آلبانیای قفقاز نیز نامیده می شد، چیزی جز ایجاد بستر سیاسی و حقوقی برای الحاق خطه آذربایجان به جمهوری نوپای به اصطلاح «آذربایجان» به منظور تحقق بلندمدت رویای «توران بزرگ» نبود».

آنچه را که ترکیه در رویای خود به عنوان «توران بزرگ» می دید و سنگ بنایش را در قفقاز دوراندیشانه در تاریخ ۱۹۱۸ گذارده بود، امروز زمینه ای برای بهره برداری ترکیه فراهم کرده است.

ترکان عثمانی در جنگ جهانی اول بانی تأسیس جمهوری مساواتیست های اسلامی در آذربایجان بودند و به یاری آنها در سال های پایانی جنگ جهانی اول به قلع و قمع ارامنه پرداختند و به قفقاز و حتی به ایران حمله کردند. مردم ایران در تبریز آنها را از خاک ایران بیرون راندند. این است که ترکیه خود را مالک آذربایجان و همه ترک زبانان جهان می شناسد و تا همین چندی قبل هر ترک تباری به طور خودبخودی تابعیت ترکیه را به همراه داشت و مانند اسرائیل، که مرزش معلوم نیست، ترکیه نیز نه مرزش و نه جمعیت اش معلوم نبود. تنها با فشار اروپا، که انصراف از این بند قانون اساسی ترکیه را شرط ورود آنها به اتحادیه اروپا گذاردند، این بند در قانون اساسی ترکیه در واقع پنهان شد تا به موقع آن را از کشوی میز پان عثمانیست ها بیرون بکشند.

ترکیه به نفت باکو چشم دارد و به علت دشمنی تاریخی با ارامنه، نفت بحر خزر را نه از طریق راه کوتاه تر ارمنستان، بلکه از طریق راه دشوارتر لوله انتقال نفت از راه گرجستان دریافت می کند. قطع نفت آذربایجان در اثر حملات ارامنه در درگیری های کنونی و تهدید منطقه طاووس در آذربایجان، ادامه در صفحه ۲

ترامپ استثناء نیست، محصول وضعیت کنونی جهان و آمریکا است

بیانیه حزب کار ایران (توفان)

«اگر انتخابات چیزی را تغییر می داد، آن را ملتهای بود که ممنوع کرده بودند» (کورت توخولسکی) (Kurt Tucholsky)
«اگر رأی دادن تفاوتی ایجاد می کرد، آنها جلوی انجام آنرا می گرفتند» (مارک تواین) (Mark Twain)

حمله به کاخ کنگره آمریکا پس از فراخوان ترامپ

«دونالد ترامپ»، رئیس جمهور بازنده آمریکا، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ روز چهارشنبه، ششم ژانویه ۲۰۲۱ هواداران خود را مقابل ساختمان کاخ کنگره آمریکا در شهر واشنگتن دی سی فراخواند تا علیه تأیید پیروزی «جو بایدن»، رئیس جمهور جدید منتخب آمریکا، به تظاهرات اعتراضی دست بزنند و نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را مخدوش بخوانند. این آغاز حمله خشونت آمیز به کاخ کنگره بود که آن را «نماد دموکراسی» در آمریکا جا می زنند. پلیس و محافظان کنگره آمریکا با انفعال عمدی خویش دست مهاجمان را در غارت و تخریب در داخل کنگره باز گذاردند. این زهر چشم «ترامپ» از مخالفان خویش است تا نشان دهد باخت «ترامپ» در این دوره ریاست جمهوری پایان نبرد وی با جناح مخالف نیست، بلکه آغاز مبارزه ای خشونت آمیز با مخالفان سیاست های جناح مغلوب است. هدف «ترامپ» این است که با این کار هواداران خویش را، که به کلیه دروغ های وی ایمان سرشار دارند و تقریباً نصف جمعیت آمریکا را تشکیل می دهند، فعال نگاه دارد و برای نبرد نهائی آموزش دهد. این عده برخلاف تبلیغات جناح مخالف چند عدد «رجاله» نیستند، نماینده بخش عظیمی از دست راستی ها و فاشیست ها هستند که در جامعه آمریکا برای حمایت از غارت و سرکوب مردم جهان پرورش یافته اند. بسیاری از این عده در حمله به کاخ کنگره آمریکا جلیقه های ضد گلوله به تن داشتند که از یک سیاست برنامه ریزی شده و آگاهانه حکایت می کند.

شکاف در درون جامعه آمریکا

تا لحظه کنونی، که این مقاله رقم می خورد، هجوم خشونت آمیز به کاخ کنگره آمریکا، که آنرا «نماد دموکراسی» در آمریکا جلوه می دهند، اوج تحریکات و فراخواندن به خشونت و ایجاد شکاف در جامعه آمریکا از جانب «ترامپ» در عرض این چند سال ریاست جمهوری وی است. انتخابات آمریکا نشان داد که در یک طرف هواداران «ترامپ»، که متشکل و مومن به وی هستند، گرد آمده اند و ادامه در صفحه ۴

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

آمریکا و اسرائیل ... دنباله از صفحه ۱

مشتربک نیروهای مسلح آمریکا گفتگو کرده است. می‌بینید که حتی یک جناح قدرتمند امپریالیسم آمریکا همراه با سایر امپریالیست‌ها در اروپا و غرب از ماجراجویی رئیس جمهور تشنج آفرین و جنگ طلب آمریکا در هراس هستند. در واقع «ترامپ» می‌تواند با ماجراجویی نظیر توسل به تروریسم دولتی در ترور «سردار قاسم سلیمانی»، سانحه‌ای نظیر سقوط ده‌ها هواپیمای اوکرائینی در ایران و منطقه بیافریند. البته ایرانیان خودفروخته از این ماجراجویی‌های ضد انسانی «ترامپ» چه در گذشته و چه در آینده حمایت خواهند کرد. برای آنها سرنوشت مردم ایران و منطقه مهم نیست، دست دراز شده آنها در جیب امپریالیسم، صهیونیسم و وهابیسیم مهم است. امپریالیسم آمریکا با ماشین جنگی و اتمی خود تقریباً از فاصله ۱۲ هزار کیلومتری خاک آمریکا به خلیج فارس وارد می‌شود، هواپیما می‌فرستد، ناو شکن اعزام می‌کند، زیردریائی آماده می‌سازد و با لحن تهدیدآمیز با ایران صحبت می‌کند و این اقدامات جنگ طلبانه و تشنج آفرین را به پای ایران می‌نویسد که گویا منطقه را «بی‌ثبات» کرده است. ایران همسایه آمریکا نیست و مردم ایران نیز علاقه‌ای ندارند که یک قدرت بیگانه از آن سر کره زمین با خروارها اسلحه و تجهیزات جنگی، سلاح کشتار جمعی و اتمی حرم امنیت خلیج فارس را مورد تعرض قرار دهد و این لشگرکشی را پیشگیری از «تهاجم به آمریکایی‌ها یا منافع ایالات متحده» جلوه دهد. باید پرسید آمریکائی‌ها در منطقه خلیج فارس چه می‌کنند؟ منافع آمریکا، که کشوری در قاره آمریکاست، چرا باید در آسیا و در خلیج فارس مورد تهدید واقع شود؟ این منافع را طبیعتاً زبان زور و گلوله برای آمریکا تعریف کرده است وگرنه منافع واقعی مردم منطقه با حضور آمریکا در این منطقه مغایرت کامل دارد و تنها به اشاعه ناامنی و بی‌ثباتی دامن می‌زند. آیا این ادعا از نظر عقل سالم و منطق بشری قابل پذیرش است که ایران به خلیج مکزیک هواپیما، زیردریائی و نیروی نظامی گسیل دارد و مدعی شود که امنیت‌اش در خلیج مکزیک مورد تهدید قرار گرفته است؟! آمریکا دنیا را از آن خود می‌داند، ژاندارم جهان است، وی به خود حق می‌دهد که قواعد و مقررات و قوانین جهانی را خود تعریف و تفسیر کند و به اجراء بگذارد. آمریکا ابلیس اتمی و اهریمن هسته‌ای جهان است که سرنوشت ملت‌ها را ملعبه دست خود قرار داده است. وی با حضور نظامی در عراق و افغانستان میلیون‌ها نفر را تاکنون به قتل رسانده و بی‌خانمان کرده است. آمریکا با حمایت بی‌شرمانه از اشغال سرزمین‌های فلسطینی میلیون‌ها فلسطینی را با یاری صهیونیسم آواره کرده و خون‌شان را در مزارع زیتون جاری ساخته است. آمریکا مسئول کودتاهای سرکوبگرانه نظامی در ایران، ترکیه، عراق، پاکستان در منطقه و در سراسر جهان است. آن نیروهای اهریمنی، که صلح و آسایش مردم منطقه و جهان را به خطر افکنده و موجب بی‌ثباتی و تشنج در سراسر گیتی شده‌اند، امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل نام دارند. مردم منطقه خودشان بهتر از هرکس می‌توانند مشکلات و اختلافات خود را بر پایه دوستی و احترام متقابل و در

نظر گرفتن منافع یکدیگر حل و فصل نمایند و نیازی به قیّم ندارند تا برای مردم منطقه و کشورهای خاورمیانه و کرانه‌های خلیج فارس تعیین تکلیف کند. آیا این ایران است که با تروریسم دولتی وزیر جنگ آمریکا را در خارج از خاک خود و در زمان صلح در مغایرت کامل با قوانین بین‌المللی ترور کرده است؟ مضحک است که آمریکا «سردار قاسم سلیمانی» را در یکسال پیش با استفاده از تروریسم دولتی به قتل رسانده است و حال سالگرد قتل وی را نیز بهانه‌ای می‌کند تا به زورآزمایی و تحریک اتمی در خلیج فارس بپردازد. بسیاری از مطلّعیان و کارشناسان بر این نظرند که این اقدامات جنگ‌افروزان آمریکا در اواخر سلطنت «دونالد ترامپ» در کاخ سفید بازی خطرناکی است که وی شروع کرده و اهداف شوم خویش را در لایه‌ای از دروغ و عوام‌فریبی بسته‌بندی نموده است، تا شاید با استفاده از یک خطای ایران در این جو تشنج، پرتنش، تحریک و تهدید - وضعیتی مانند سانحه هواپیمای اوکرائین- بیافریند تا بهانه‌ای برای افروختن جنگ جدیدی در منطقه بیابد. از سوی نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد نامه‌ای به شورای امنیت و دبیر کل سازمان ملل متحد ارسال شده و وی در آن نسبت به «ماجراجویی نظامی آمریکایی در خلیج فارس و دریای عمان هشدار داده است». به گزارش خبرگزاری «اسپنا» در این نامه در عین حال نسبت به ارسال «سلاح‌های پیشرفته و بسیار پیچیده به منطقه و انجام برخی اعمال تحریک‌آمیز نظامی» از سوی آمریکا ... بر فراز خلیج فارس، هشدار داده شده است. تهران در این نامه، اقدامات اخیر آمریکا در منطقه خاورمیانه را «اقدامات جنگ‌طلبانه» توصیف کرده است که «اگر کنترل نشود، می‌تواند تنش را به سطح هشداردهنده‌ای افزایش دهد». در این نامه همچنین آمده است که ایران «به دنبال درگیری نیست» اما «توانایی تهران در دادن پاسخ قاطع به هرگونه تهدیدی نباید دست کم گرفته شود» و «مسئولیت کامل تمام عواقب احتمالی این وضعیت بر عهده آمریکاست». روشن است که این تحریکات آمریکا، که باعث نگرانی محافل دیگری در درون امپریالیست‌ها شده است، مورد نفرت مردم ایران است و ربطی به ماهیت رژیم تبهکار حاکم بر ایران ندارد. صرف‌نظر از اینکه چه رژیم در ایران بر سر کار باشد، حضور آمریکا در منطقه عامل اساسی تشنج و بی‌ثباتی در منطقه است. ملت‌های منطقه دارای این حق قانونی و عادلانه هستند که خودشان با دست خودشان حکومت‌های کشور خویش را تعیین کنند و در این زمینه نیازی به تجاوز و تحریکات آمریکا و اسرائیل در منطقه ندارند. «دلسوزی‌های» آمریکا برای «آزادی پوشش زنان» و یا سرکوب «حقوق بشر» در ایران بخشی از همین جنگ روانی است که برای حفظ منافع خویش در منطقه به راه انداخته است و ذره‌ای صداقت در آن نهفته نیست. کشوری که ننگ «گوانتانامو»، «ابوغرب»، «بگرام» را بر دوش خود حمل می‌کند، حق ندارد این عبارات انسانی را بر زبان جاری سازد، زیرا فقط می‌تواند به مبارزه بر حق مردم ایران بر ضد رژیم حاکم خسارت وارد آورد. مبارزه مردم کشور ما بر ضد رژیم جمهوری اسلامی بخش جداناپذیر از مبارزه آنها علیه امپریالیسم و صهیونیسم است و نمی‌شود این مضمون مشترک را نادیده گرفت. ما خواهان خروج امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل از سراسر منطقه از جنوب تا شمال ایران هستیم و برای آن نیز مبارزه می‌کنیم.

در ماوراء قفقاز ... دنباله از صفحه ۱

که محل گذر لوله‌های انتقال گاز و نفت به گرجستان و به سمت ترکیه است برای ترکیه جنبه حیاتی دارد. حضور نظامی آنها در قفقاز و تهدیدهای آشکار آنها علیه ارمنه موجب می‌شود براساس منافع خود نقش‌های متعددی را ایفاء کنند. جمهوری آذربایجان روزانه حدود ۸۰۰ هزار تا یک میلیون بشکه نفت از طریق خط لوله باکو-جیحان از راه گرجستان به رژیم صهیونیستی اسرائیل و دولت نو پان‌عثمانیست ترکیه و اروپا منتقل می‌کند. در آینده نسبتاً نزدیک، با شروع بهره‌برداری از خط لوله انتقال گاز به اروپا (خط لوله تاپی که ادامه خط لوله تاناب و خط لوله دهلیز جنوبی گاز خواهد بود)، جمهوری آذربایجان قادر خواهد بود سالانه ۱۶ میلیارد مترمکعب گاز به ترکیه و اروپا منتقل کند و در سال‌های بعد این میزان تا ۳۱ میلیارد متر مکعب نیز قابل افزایش خواهد بود. اهمیت جغرافیای سیاسی منطقه طاووس در داخل خاک آذربایجان به منزله گذرگاه نفت برای انتقال انرژی مستخرج از دریای خزر از طریق گرجستان به ترکیه و اروپا، که مورد تهدید نظامیان ارمنی است، برای آذربایجان یک نقطه ضعف محسوب می‌شود. از این گذشته به علت تحریم‌های ضدایرانی و فشار آمریکا به کشورها، که از روسیه کمتر گاز و نفت وارد کنند، واردات گاز از تاناب (پروژه خط لوله انتقال گاز ترانس آتاتولی - تاناب TANAP) را جایگزین گاز روسیه و ایران میکند و در حالی که تا پیش از افتتاح تاناب حدود ۵۰ درصد گاز مصرفی ترکیه از روسیه وارد می‌شد؛ در حال حاضر این میزان به حدود ۱۷ درصد کاهش یافته است. از این روی با توجه به وابستگی شدیدی که ترکیه به گاز آذربایجان پیدا کرده، کنترل طاووس و خط لوله تاناب همچنین می‌تواند به اهرم فشار موثری علیه ترک‌ها و اقتصاد ترکیه نیز از جانب ارمنستان تبدیل شود. اتفاقی که قطعاً خوش آیند بازیگران بزرگ منطقه و بازار انرژی، نظیر روسیه و ایران خواهد بود. در کنار دکتترین پان‌تورانیسم و این خطر که دسترسی به منابع سوخت آذربایجان را برای ترکیه ناممکن گرداند، ترکیه را ترغیب می‌کند در مسایل داخلی آذربایجان دخالت کند و جای پای خویش را در آذربایجان محکم نماید. در کنار مصالح سیاسی و ایدئولوژیک برای ترکیه، منافع اقتصادی و تأمین سوخت کشورش نیز اهمیت دارد. این است که دولت ترکیه در دخالت در جنگ میان آذربایجان و ارمنستان سنگ تمام گذارده است. حضور پرچم‌های ترکیه و اسرائیل به عنوان دو متحد بزرگ آذربایجان در جنگ اخیر قفقاز، آنهم برای دهن کجی به ایران در باکو حاکی از این دخالت آشکار و تظاهر به این دخالت است. با نفوذ در آذربایجان دولت ترکیه می‌خواهد از جمله در کشورهای کوچک مسلمان جنوب روسیه، یعنی در قفقاز شمالی، جای پا پیدا کند، از درون آنها برای مقاصد آتی خویش تروریست تربیت کرده و سربازگیری نماید. ترکیه این کار را در گذشته در مورد چچن، داغستان و چرکس کرده بود ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران به دست مردم ایران

در ماوراء قفقاز ... دنباله از صفحه ۲ و نه تنها آنها

را از طریق گرجستان برعلیه دولت مرکزی روسیه تقویت می‌نمود، بلکه فراریان آنها را آموزش داد و به نام داعش بر ضد دولت قانونی بشار اسد در سوریه به کارگرفت، زیرا قصد داشت در متن سیاست تحقق ترکیه عثمانی، سوریه را نیز ضمیمه خاک خود گرداند. امروز نیز براساس اطلاعاتی که از منابع مختلف به گوش می‌رسد، این جنایتکاران داعشی را از مرزهای سوریه و حضورشان در لیبی به آذربایجان گسیل داشته تا در جبهه قره‌باغ خدمت ارامنه برسند. مطبوعات متعدد در اروپا، روسیه، ایران، سوریه و ارمنستان تحت عناوینی نظیر «هزاران تروریست به منطقه قره‌باغ اعزام شده‌اند» از حضور تروریست‌های داعشی در آذربایجان برای مبارزه با ارامنه یاد کرده‌اند. این روش سنتی ترکیه است که در کنار کارشناسان نظامی و تسلیحات مدرن خویش از گروه‌های تروریستی برای مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کند. این کار را ترکیه هم در لیبی و هم در سوریه انجام داده و هنوز هم به آن ادامه می‌دهد. «سرگئی ناریشکین»، رئیس سازمان اطلاعات خارجی روسیه، امروز (سه‌شنبه) در بیانیه‌ای از تبدیل منطقه قفقاز جنوبی به مرکز جدید تروریست‌ها ابراز نگرانی کرد. به نوشته رویترز، او در این بیانیه گفت که طبق منابع اطلاعاتی روسیه، درگیری‌های مسلحانه در منطقه «قره‌باغ کوهستانی» همچون میدان مغناطیسی برای جذب تروریست‌ها از گروهک‌های مختلف عمل می‌کند و این نگرانی به شدت وجود دارد که تروریست‌هایی که در حال ورود به این منطقه هستند، در آینده به جمهوری آذربایجان، ارمنستان و روسیه نفوذ کنند. به گفته «ناریشکین»، این تروریست‌ها به طور عمده به گروهک «جبهه النصره»، «الحزمه»، «سلطان مراد» و گروهک‌های تندروی کرد وابسته هستند و انتظار دارند تا از این درگیری‌ها بهره‌ای نصیب خود کنند. این مقام اطلاعاتی روسیه، در ادامه ابراز اطمینان کرد که در نهایت دو طرف جنگ دست از درگیری بکشند و به گفت‌وگو بنشینند. در مورد گسیل این عناصر تکفیری و وهابیت به آذربایجان می‌توان کتاب‌ها نوشت. دولت فرانسه، که تا دیروز خودش با این تروریست‌ها کار می‌کرد و آنها را «ارتش آزادیبخش» بر ضد رژیم بشار اسد جا می‌زد، حال با این دست‌آورد خود، هم در ارمنستان و هم در لیبی روبرو شده است و باید برضد جنایات این گروه‌های تکفیری دست به اعتراض زند. همین روش نشان می‌دهد که امپریالیست‌ها تا به چه حد رباکار و ضدبشرند و در راه منافع توسعه‌طلبانه خویش از انجام هیچ کار زشتی ابا ندارند. ترکیه در واقع همان «ارتش آزادیبخش» را برای آزادی قره‌باغ به آذربایجان آورده است و ظاهراً عذاب وجدانی ندارد. این روش ترکیه آشکارا بر ضد ایران است. ولی حضور این تروریست‌های تکفیری و وهابی در شمال مرزهای ایران، که با ایدئولوژی وهابی‌ها و شاید حتی کمک‌های مالی آنها تأمین می‌گردند، جای پائی برای این چنانیان است که در شمال ایران باز شده است و حتماً آنها را از طریق مرزهای شمال به یاری ترکیه و اسرائیل به داخل خاک ایران نیز

منتقل می‌کنند.

ترکیه در عین حال با نفوذ تاریخی ایران در جمهوری آذربایجان مبارزه می‌کند زیرا از دست دادن آذربایجان پای ترکیه را از شمال قفقاز برای توسعه پان‌اسلامیسم و پان‌تورانیسم قطع خواهد کرد و تأمین سوخت ترکیه نیز به خطر خواهد افتاد. این است که ترکیه در این عرصه نیز با ایران تضاد داشته و به مبارزه با وی می‌پردازد. ترکیه، که به اشغال سرزمین‌های آذری توسط ارمنستان انتقاد می‌کند، خودش بخشی از خاک قبرس را، که ترک نشین‌اند، اشغال کرده است. این کشور بخشی از خاک عراق و سوریه را در تصرف خود گرفته و هنوز بعد از چند دهه نتوانسته ادعاهای ارضی خود را نسبت به یونان تغییر دهد. ترکیه نسبت به بلغارستان و تمامی همسایه‌های خویش ادعای ارضی دارد. در اثر فشار روسیه و نفوذ سنتی که روسیه در ارمنستان و آذربایجان دارا بوده است، یک آتش‌بس میان ارامنه و آذری‌ها به وجود آمد که با یک پیمان مورد توافق به نتیجه رسید. از نکات دقیق این پیمان کسی هنوز اطلاعات دقیقی در دست ندارد، ولی از اخبار جسته و گریخته‌ای که منتشر می‌شوند، گویا دلالتی میان آذربایجان و نخجوان به عرض ۵ کیلومتر کشیده می‌شود. دولت آذربایجان قادر خواهد بود لوله‌های انتقال گاز و نفت خود را به ترکیه، که تاکنون از منطقه طاووس گذر می‌کرد و به گرجستان می‌رسید، حال مستقیماً با عبور از این دهلیز به نخجوان و ترکیه برساند که هم راه کوتاه‌تر و هم اقتصادی‌تر و هم از نظر سیاسی منجر به تقویت آذربایجان و ترکیه گشته و به ضرر ایران است. زیرا از این به بعد نفت و گاز آسیای میانه می‌تواند از طریق دریای خزر به آذربایجان منتقل شود و از آنجا به ترکیه و اروپا برود بدون اینکه نیازی باشد تا از داخل خاک ایران بگذرد. این امر به بحران حقوقی میان ممالک ساحلی بحر خزر مبنی بر چگونگی استفاده از امکانات بحر خزر دامن خواهد زد. نام این دالان «لاچین» است که میان نزدیک‌ترین مرز شرقی ارمنستان به قره‌باغ کشیده شده بود. این وضعیت نفوذ ترکیه را که مستقیماً از طریق این دالان به بحر خزر دست یافته است، افزایش می‌دهد و از نظر اقتصادی به ضرر ایران است و از این گذشته شایع است که گویا طرح دالان دیگری نیز مطرح است که باید در بخش جنوبی آذربایجان برای اتصال به نخجوان طوری کشیده شود که ایران را از ارمنستان جدا نماید. «ابراهیم قراگل»، سردبیر روزنامه «ینی شفق» روزنامه پان‌ترکیست و حامی سرسخت «رجب طیب اردوغان» در توییتر خویش یاداشتی را قرار داد که مضمون آن چنین است: «ارمنستان نباید با ایران مرز مشترک داشته باشد. نخجوان و آذربایجان باید یکپارچه شوند؛ آنها راه را به سوی آسیای مرکزی باز خواهند کرد و «میراث شوروی: تقسیم جهان ترک» را از خاطرها خواهند زدود؛ به جای آن چیزی را قرار خواهند داد که یک «فضای ترکی» واحد از دریای اژه تا غرب چین است».

این تغییر جغرافیای منطقه، اگر واقعیت یابد، از هر نظر، به شدت به ضرر ایران خواهد بود. ولی موقعیت روسیه در ارمنستان تثبیت شده و چون

نظارت بر امنیت و کنترل این دالان بر اساس قرارداد در اختیار سربازان روسیه است، این است که بطری حیات آذربایجان و آسیای میانه در دست دولت کرملین خواهد بود. این وضعیت به مدت ۵ سال تأیید شده و می‌تواند تا ده سال نیز تمدید گردد. اینکه بعد از ده سال روسیه از خیر دالان ارتباطی بگذرد، طبیعتاً به «احسان» امپریالیسم روس بستگی دارد. در این عرصه دولت ترکیه متضرر شده است زیرا قصد آن را داشت که دامنه نفوذ خودش را از بحر خزر تا نخجوان بگستراند، ولی گلوگاه این راه در دست نظامیان روسیه باقی می‌ماند. حضور نظامی و سیاسی ترکیه در آذربایجان یکی از دلایل تشنج و تحریک در منطقه است. در عین اینکه کمونیست‌های ترکیه نقش این کشور را به عنوان متجاوز و دخالت‌گر محکوم می‌کنند و به حل مسئله قره‌باغ از طریق آتش‌بس و مذاکرات متقابل میان همسایگان اعتقاد دارند، اشاره می‌کنند که ترکیه با این سیاست تجاوزکارانه «عثمانی بزرگ» به انزوای خود کمک کرده است. روشن است که امپریالیست‌ها به وجود ترکیه برای مقابله با روسیه و ایران و ایجاد تشنج در منطقه نیاز دارند. ترکیه باید هم در مرز چین و هم در آسیای میانه نقش مخرب و تشنج‌آفرین را ایفاء کند و رقیبی در مقابل قدرت یافتن ایران شود، ولی امپریالیست‌ها فقط تا به این حد به ترکیه نیاز دارند و به مجرد اینکه نقش این کشور در میدان این رقابت‌ها کاهش یابد، در پی تجزیه ترکیه و مهار آن برخوانند آمد. بورژوازی ترکیه بیش از حد دچار خود بزرگ‌بینی گشته و رویای توران بزرگ چشمش را کور نموده است. راه حل غلبه بر این تشنج و بحران تفاهم خلق‌های منطقه و به رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر است. در هر توافقی که صورت می‌گیرد، باید توجه کرد که هیچ کشوری متضرر نگردد. اساس توافقات باید بر دوستی و تحکیم پیوند میان خلق‌های منطقه استوار باشد. مبارزه با ناسیونال - شونیسم در منطقه یکی از عوامل مهم در پایان دادن به تشنج و دخالت نیروهای خارجی در جنوب قفقاز به شمار می‌آید. •

ترامپ استثناء نیست ... دنباله از صفحه ۵

این مستبدان تغذیه می‌شوند، نیز همه در دسته‌های عزاداری «ترامپ» برای نابودی ایران و مردمش علمدار معرکه بودند و از ادامه سلطه ماجراجویانه و تشنج‌آفرین وی، به ویژه در آمریکا و کانادا، با چنگ و دندان حمایت می‌کردند. آنها خواهان تحریم ایران، تقویت تروریسم دولتی آمریکا در منطقه و تجاوز آمریکا به ایران و نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران بودند. آنها برای میهن ما هیچ حقی قابل نیستند و به گماشتگی آمریکا افتخار می‌کنند. حال دوران بلندپروازی‌های این خودفروختگان کاهش یافته و باید به گوشه پستوهای خود برای مدت زیادی پناه ببرند. به هر صورت سقوط «ترامپ» خطر «ترامپ» را رفع نمی‌کند، ولی تنفسی برای مردم است تا با نگرانی شب‌ها به بستر نروند.

حزب کار ایران (توفان)

مورخ ۱۸ دیماه ۱۳۹۹ برابر ۷ ژانویه ۲۰۲۱ •

امپریالیسم آمریکا تروریست، متجاوز، ناقض حقوق اساسی انسان‌ها و دشمن شماره یک بشریت است

ترامپ استثناء نیست ... دنباله از صفحه ۱

در طرف مقابل همه مخالفان «ترامپ»، که نمی‌خواستند وی بر سر کار آید، قرار دارند. در یک طرف دست‌راستی‌های آشکار و نژادپرستان سنتی قرار دارند و در طرف دیگر دست‌راستی‌های غیرآشکار و یا نیروهای مترقی سردرگم و بی‌دورنما، که میان بد و بدتر تن به بد داده‌اند. این دو جبهه هر دو مدافع منافع امپریالیسم آمریکا هستند و نه مردم این کشور، زیرا رهبری سیاسی آنها در دست محافل ارتجاعی است. ولی جبهه «جو بایدن» و دموکرات‌ها جبهه‌ای منسجم و فشرده نیست و وحدت شکستنی‌اش در هواداری از «جو بایدن» بعد از کنارتافتن «ترامپ»، از استحکام مطلوب برخوردار نخواهد بود. شکاف گسترده در جامعه آمریکا، که ۷۳ میلیون رأی «ترامپ» در برابر ۷۸ میلیون رأی «بایدن» قرار دارد، نشانه آن است که سایه سنگین «ترامپ» حتی بعد از انتخابات همچنان بر سر مردم آمریکا و عرصه سیاسی این کشور باقی خواهد ماند و علی‌رغم تسلط کامل **عددی** دموکرات‌ها بر دو نهاد اصلی قدرت (قوه مقننه و مجریه) باز هم مشکلات انباشته‌شده و شکاف‌های درون این جامعه عمیق‌تر خواهند شد و یک گفتگوی دوجانبه میان دو رقیب را با مشکل روبرو خواهد ساخت و به عنوان معضلی بزرگ در بطن جامعه آمریکا باقی خواهد ماند. وقتی می‌بینیم که آمریکا بزرگ‌ترین دارنده بمب اتم در جهان و دارای بزرگ‌ترین سلاح‌خانه تسلیحاتی با موشک‌های بالستیک است، بطوری که می‌تواند ایران را هر لحظه هدف آنها قرار دهد و توجه داریم که فرمان جنگ جهانی و کشتار را این نیروی اهریمنی در دست دارد، متوجه می‌شویم تا چقدر بی‌مسئولیتی و ماجراجویی یک جناح می‌تواند جهان را به لب پرتگاه جنگ بکشاند. حتی خانم «نانسی پلوسی»، رئیس نمایندگان مجلس آمریکا به خطرناک و ماجراجو بودن آقای تاجری به نام «ترامپ» اشاره نمود و نگرانی خویش را رسماً اعلام کرده است.

«ترامپ» با این سیاست‌اش یک جنبش «ترامپسیسم» در درون جمهوری‌خواهان ایجاد کرد که مسلمان عمرش تا چهار سال آینده دوام خواهد داشت. سه هفته پیش موسسه تحقیقاتی «پيو ريسرچ سنتر» (Pew Research Center) نتایج یک نظرسنجی را منتشر کرد که بر اساس آن همچنان ۷۰ درصد رأی‌دهندگان به جمهوری‌خواهان، نتیجه انتخابات را مخدوش می‌دانند و مدعی «ترامپ» را باور دارند. این زمینه مساعدی برای تقویت یک جامعه موازی در خاک آمریکاست.

در عین حال نباید فراموش کرد که گرایش «چپ» در آمریکا با می‌گیرد و دوران سرکوب‌های آشکار «مک کارتیسم» تأثیرات تبلیغاتی خود را در شرایط رشد دنیای مجازی به شکل سابق از دست می‌دهد. دیگر نام سوسیالیسم در آمریکا منجر به پیگرد خودکار و سرکوب بی‌تأمل نمی‌شود. بخش قابل توجه‌ای در این جامعه به سمت چپ و بیش‌تر به سمت سوسیال دموکراتیسم نوع اروپائی تمایل دارد. بحران «کرونا» و ناکارآمدی نظام بهداشتی آمریکا در مبارزه با آن، این وضعیت را در میان مردم تقویت

نموده است. این واقعیت، که منافع و گرایش‌های متفاوت و متنوع در درون جامعه آمریکا به مرحله‌ای از رشد رسیده‌اند که دیگر در غالب تنها یک نظام دو حزبی آمریکا قابل نمایندگی نیستند، به طور نسبی در حرکت مردم دیده می‌شود. هم دموکرات‌ها قادر نخواهند بود این «همبستگی» کنونی را تا چهار سال دیگر حفظ کنند و هم جمهوری‌خواهان از هم اکنون به جناح «ترامپسیست» و جناح معتدل‌تر تقسیم شده‌اند. تضادها در آمریکا به جایی رسیده است که بورژوازی آمریکا ممکن است تجربه احزاب متنوع اروپائی را انتخاب کند که فعلاً در خود اروپا آنها را با مشکل روبرو ساخته است. بحران انتخابات در اروپا و آمریکا نشان می‌دهد که کلیت جهان غرب با بحران روبروست و نیاز به بازاندیشی و ترمیم دارد و تنها با دروغ‌گویی و شستشوی مغزی قادر نیست به ترمیم این نظام شکستنی بپردازد.

ریشه‌های بحران و «اول بودن آمریکا»

این شکاف و وضعیتی را که در داخل آمریکا به وجود آمده است، نباید محدود به ماجراهای دو ماه اخیر در آمریکا نمود و پس‌زمینه‌های شکافی را که در جامعه آمریکا وجود داشته و پیروزی در انتخابات آمریکا توسط «ترامپ» حاصل آن بوده است، در سایه قرار داد. «ترامپ» با شعار «اول آمریکا» بر سر کار آمد و با این شعار به زخم تضادهای تشدید شده در آمریکا دست‌گذاشت و مردمی را که خود را بازنده می‌دیدند و از دست سیاستمداران متعارف و متواتر عاجز بودند، به عنوان یک مقاطعه‌کار و تاجر «موفق» بسیج نمود. این وضعیت محصول تأثیرات روندهای جهانی‌شدن سرمایه بود که با ابزار بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی عمل می‌کرد. امپریالیسم می‌خواست با گسترش سیاست نئولیبرالیسم در جهان دست سرمایه‌های امپریالیستی را در غارت کشورها و در رقابت با یکدیگر باز بگذارد. در ۴۰ سال اخیر خود آمریکا از سلسله‌جنگ‌ها این سیاست و مبلغ آن بوده است که آنرا از آمریکا به ممالک آمریکای لاتین و سپس آسیا و ... صادر کرد و چون نتوانست نتایج ناگزیر و مولفه‌های در حال رشد آنرا در دنیا به درستی بسنجد، با مشکلی روبرو شد که حالا بخشی از جمعیت عمدتاً سفیدپوست کشور و حتی کارگران سفیدپوست، به لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی منافع از دست‌رفته خود را از این سیاست اعمال شده تاکنون در خطر می‌بیند. آنها از سیاست درهای بسته و مقابله با هجوم کالاهای چینی به بازار داخلی آمریکا برای تقویت صنایع داخلی حمایت می‌کنند.

آمریکا، که دروازه‌های ورود کالا را به آمریکا باز کرده بود، با صعود چین و تولید انبوه وی، که بسیاری از تولیدکنندگان آمریکائی را به ورشکستگی کشانید، حساب نمی‌کرد. آمریکا حتی در رقابت با اروپا نیز دچار توهم شد و در برخی عرصه‌ها نتوانست با رقبای خود در اروپا موفقیت به دست آورد. در این عرصه آلمان توانست از سیاست جهانی‌شدن سرمایه و گشودن مرزهای گمرکی بیش‌تر سود ببرد تا آمریکا. این شکست سیاست درهای باز، که به نارضائی عمومی در آمریکا مواجه شد، و به

ویژه به بیکاری کارگران سفیدپوست منجر گردید، زمینه‌ای بود تا شعار «اول آمریکا»، که به مردم القاء می‌کرد، در این بازی سر آمریکا کلاه رود و باید در عرصه‌های معینی از اجرای قراردادهای جهانی سرباز زند و در درجه اول با تکیه به تولید داخلی، خویش را برای تهاجم آینده تقویت کند، هوادار پیدا کرد. هواداران «ترامپ» سیاست «اول آمریکا» را ناجی وضع بد اقتصادی خویش می‌دانند. به همین جهت آمریکا توافقات خویش را با اروپا و چین مورد تجدیدنظر قرار داد و خودش با پاره‌ای از کشورها تنها به انعقاد قراردادهای دوجانبه و یا چندجانبه، که منافع آمریکا را به خطر نمی‌انداختند، دست زد. «ترامپ» محصول این دوران شکست در رقابت با اروپا و چین بود.

ماهیت اختلافات درون آمریکا

ماهیت اختلافات درون آمریکا طبیعتاً طبقاتی است. این مبارزه طبقاتی چه در عرصه جهانی و چه در آمریکا اعم از مبارزه طبقه کارگر تا مبارزه خلق‌ها بر ضد امپریالیسم و کشورها برای حفظ تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی خویش، به تشدید تضاد در میان خود امپریالیست‌ها و انحصارات آمریکائی بدل شده است. «ترامپ» در عین اینکه در پی تأمین منافع امپریالیسم آمریکا در درجه اول در جهان است، ولی در درون آمریکا باید با انحصاراتی، که خواهان گسترش جهانی‌شدن سرمایه و رفع موانع گسترش و نفوذ خود در جهان هستند، به مبارزه برخیزد. بستن مرزهای اقتصادی در آمریکا برای کالاهای چینی و اروپائی رقبای آمریکا را نیز به واکنش متقابل واداشته، آنها نیز سعی خواهند کرد به اقدامات متقابل دست بزنند. خروج آمریکا از پیمان‌های اقتصادی، محیط‌زیست و نقض مقررات و تعهدهای جهانی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی خشم متحدان رقیب آمریکا را برافروخته است. آنها نیز در مقابل آمریکا انحصارات «گوگل»، «فیس‌بوک»، «آپل»، «توییتر»، «آمازون» و ... را مورد حمله قرار داده‌اند و در راه گسترش و خودسری و تلاش‌های لجام‌گسیخته آنها در اروپا به اقدامات متحد دست زده‌اند. آمریکا در مقابل یک تضاد لاینحل قرار گرفته است زیرا جهانی‌شدن را نمی‌شود به **نیمه جهانی** شدن تقلیل داد. این تضادهای انحصارات در داخل آمریکا نیز بین این دو روش فکری بروز کرده که نمایندگان خویش را در «ترامپ» و «بایدن» پیدا می‌کنند. مجتمع‌های نظامی، صنایع داخلی، کشاورزی، پتروشیمی و انرژی در کنار ترامپ ایستاده‌اند و «وال استریت»، شرکت‌های موفق در شبکه‌های مجازی، که به میدان رشد جهانی نیاز دارند، با سیاست‌های محدودگرانه «ترامپ» مخالف‌اند. این است که می‌توان اختلافات کنونی درون آمریکا را ناشی از تشدید تضادهای میان انحصارات نیز دید. فشار بر مردم، قربانیان بحران سال ۲۰۰۸، بازندگان سیاست‌های جهانی‌سازی سرمایه و گسترش نئولیبرالیسم، که به بیکاری و ورشکستگی در آمریکا انجامیده است، راه نفوذ «ترامپ» را در افشار بازنده جامعه با شعار «اول آمریکا» افزایش داده است. پس شکاف و تضاد در درون آمریکا یک تضاد **ادامه در صفحه ۵**

با تسلط رویونیسم بر حزب طبقه کارگر، ماهیت پرولتری حزب تغییر می‌کند!

ترامپ استثنا نیست ... دنباله از صفحه ۴

ساختاری و ریشه‌ای است و ربطی به دلفک‌بازی «ترامپ» و دروغ‌های وی، آنطور که امپریالیست‌های اروپا تبلیغ می‌کنند، ندارد.

باید منتظر وقایع و برخوردهای شدیدتر بعدی بود.

«ترامپ» عامل تشنج و تحریک، مبلغ نژادپرستی و ضدیت با حقوق بشر

«ترامپ» نه تنها ماجراجو، عامل تشنج و تحریک در منطقه خلیج فارس، عامل تجاوز و خشونت و تروریسم دولتی در سراسر جهان و از جمله در آمریکای لاتین است، هم اکنون نیز این خشونت و تشنج را در داخل آمریکا به اوج خود رسانده است. کسانی که این تروریسم دولتی را علیه ایران مورد تأیید قرار دادند، نمی‌توانند از ادامه حمایت خویش از «ترامپ» دست بکشند. «ترامپ» کنونی همان «ترامپ»ی است که «قاسم سلیمانی» را ترور کرد و دست‌اش به خون صدها هزار نفر مردم عراق، یمن، سوریه، لبنان، فلسطین، افغانستان و... آلوده است. کشوری دیگران را متهم به تشنج‌آفرینی می‌کند که خود به همه جهان لشکرکشی کرده است و در همه جا حقوق بشر را زیر پا گذارده است. تقریباً همه کودتاهای جهان بر ضد نیروهای ملی و انقلابی با دسیسه‌های آمریکا صورت گرفته است. خون میلیون‌ها مردم جهان به دستان آمریکا چسبیده است. آمریکا زمانی از اجرای حقوق بشر صحبت می‌کند که زندان‌های «ابو غریب»، «بگرام»، «گوئانتانامو»، «اوین» و «قرل قلعه» و نظایر آنها در جهان ایجاد کرده است. آمریکا با دموکراسی در جهان سر سازش ندارد، زیرا هر دموکراسی مردمی در مقابل دخالت‌های آمریکا خواهد ایستاد. اقدامات «ترامپ» در این زمینه‌ها همدستی با عربستان سعودی، تروریسم دولتی، کشتار مردم یمن، نسل‌کشی در فلسطین، همدستی با داعش، صهیونیسم و وهابیسیم و... اتفاقی نیست از ماهیت آمریکا ناشی می‌شود. همین آمریکا بود که از «هاشم تاجی» تروریست، قاچاقچی، فاسد، راهزن به عنوان رهبر مردم کوزوو، نخست وزیر و رئیس جمهور این کشور مصنوعی دفاع می‌کرد و بر جنایات‌اش به عنوان «قهرمان ملی» مبارز ضد صرب‌ها چشم پوشیده بود و نسل‌کشی وی و یارانش را مورد تأیید قرار می‌داد و وی را رهبر «جنبش آزادی‌بخش کوزوو» خطاب کرده و در مجامع جهانی برای وی چهره‌سازی می‌کرد. و حال همین «قهرمان ملی» را بعد از اینکه تاریخ مصرف‌اش تمام شده است، قرار است به خاطر جنایات سبعانه‌اش در جنگ داخلی یوگسلاوی در مقابل دادگاه کیفری لاهه قرار دهند. نگذاریم آمریکا تاریخ را مجدداً برعکس بنویسد و بر جنایات‌اش سروش بگذارد. نگذاریم همه کاسه کوزه‌ها را بر سر «ترامپ» خراب کنند تا تمامیت رژیم امپریالیستی آمریکا را تظہیر نمایند.

آمریکا و دموکراسی

رسانه‌های ممالک متعلق به حیطه نفوذ امپریالیسم غرب مدعی هستند که «نماد دموکراسی» در آمریکا توسط «ترامپ» مورد حمله قرار گرفته است و این تیری به قلب دموکراسی و آبرو و حیثیت ایالات متحده آمریکاست. این نوع تبلیغات دروغ قصد

دارد آمریکا را ماهیتاً کشوری دموکرات و مدافع دموکراسی و تحقق حقوق بشر جا زند و وضعیت کنونی در این کشور را محصول دروغ‌های «ترامپ» و دولتمردان و اداره‌کنندگان این کشور در دوران «ترامپ» معرفی نماید. هدف آنها این است که این وضعیت را یک عارضه گذرا جلوه دهند. حال آنکه آمریکا نه تنها در درون کشورش، بلکه در سراسر جهان نیروی امپریالیستی، سلطه‌جو، استیلاطلب، سرکوبگر، متجاوز و اشغالگر است. این «عارضه» از زمان «ترامپ» پدید نیامده است که با رفتن «ترامپ» علاج یابد، بلکه از آغاز رشد امپریالیستی آمریکا تولد یافته است و در آینده نیز چنین خواهد بود. امپریالیسم آمریکا نتوانسته در هیچ کجای دنیا دموکراسی پایدار ایجاد کند، بلکه خودش عامل دموکراسی‌زدانی در جهان بوده است. حمایت امپریالیسم آمریکا از همه مستبدان و شکنجه‌گرانی که از فلیپین، ویتنام، ونزوئلا، کوبا، ایران و... به آمریکا فرار کرده و در آنجا با ثروت‌های ربوده شده از کشورشان، با پول دزدی مرفه زندگی می‌کنند، گویای استبدادپروری آمریکا در سراسر جهان است. آمریکا ماوا و مأمن مستبدان و خون‌ریزان، آسایشگاه تروریست‌هاست. به اپوزیسیون ضدایرانی - آمریکائی نگاه کنید که در کنار فاشیست‌های «ترامپ»ی به کاخ کنگره آمریکا یورش برده‌اند تا ماهیت این دموکراسی آمریکائی را بهتر درک کنید.

راه توسل به قهر

حمله خشونت‌آمیز بخشی از بورژوازی آمریکا به بخش دیگر به این معنی است که آنها نتوانسته‌اند از غنائمی که در جهان و در داخل آمریکا به دست آورده‌اند، راه تقسیم «عادلانه» و مناسبی بین خود پیدا کنند. زیرا این حقیقت همه دانسته است که پارلمان‌های بورژوائی، مجمع مشورتی میان بورژواها برای حل اختلافات درونی خود آنهاست و نه دفاع از منافع مردم و زحمتکشان در جامعه. زمانی که این تقسیم غنائم با مشکل روبرو شده است؛ بخش بازنده بورژوازی حاضر است با توسل به قهر، قدرت را از دست بخش دیگر بورژوازی بیرون بکشد و خودش مستقر شود. پس این پرسش مطرح است اگر بورژوازی برای کسب و حفظ منافع خویش به برادر طبقاتی‌اش رحم نمی‌کند و حتی برای «اعتبار» پارلمان و رأی اکثریت هم ارزشی قایل نیست، چگونه است که حاضر باشد رأی اکثریت زحمتکشان را برای تغییر مناسبات تولید بپذیرد؟ روشن است که چنانچه نیروهای انقلابی در انتخابات بورژوائی پیروز شوند، قادر نخواهند بود کرسی‌های پارلمانی را اشغال کنند. نیروی سرکوب بورژوازی قبل از ورود آنها به پارلمان آنها را قلع و قمع خواهند کرد. این خیانت روزیونیست‌ها و رهبرشان خروشچف بود که «راه گذار مسالمت‌آمیز» را به کمونیست‌ها القاء می‌کرد و آنها را از تدارک و انجام انقلاب پرولتاریائی باز می‌داشت. انتخابات آمریکا صحت این تجربه تاریخی را برای بار دیگر نشان داد که حاکمیت نظام سرمایه‌داری را باید با قهرانقلابی، با تکیه بر نیروی مردم سرنگون کرد. تغییر مناسبات تولیدی از راه انتخابات پارلمانی، که تنها برای فریب مردم است، مقدور نیست. چه

خوب گفت «مارک تواین» این نویسنده سرشناس آمریکائی که: «اگر رأی دادن تفاوتی ایجاد می‌کرد، آنها جلوی انجام آن را می‌گرفتند».

دروغ و عوامفریبی‌های ترامپ

رسانه‌های تبلیغاتی غرب با تمام نیرو تلاش می‌کنند بحران کنونی در آمریکا را محصول دروغ‌های «ترامپ» جلوه دهند. «فیک نیوز» (Fake News) به ترجیع‌بند این رسانه‌ها بدل شده است. ولی تاریخ آمریکا با شفافیت نشان می‌دهد که کلیه روسای جمهور آمریکا دروغ‌گو و فریبکار بوده‌اند و نه تنها «ترامپ». «آیزنهاور» قبل از کودتای ۲۸ مرداد «دکتر مصدق» را «هیتلر» ایران معرفی می‌کرد، «هریمن» با دروغ جنگ کره را راه انداخت و کشور آزاد شده کره از قید استعمار ژاپن را به دو منطقه تقسیم کرد، «جان اف کندی» در مورد کوبا و ویتنام دروغ گفت و «لیندون جانسون» در مورد ویتنام با تکیه بر دروغ جنگ را گسترش داد، «جرج بوش (پدر)» در مورد یوگسلاوی دروغ گفت و پسرش در مورد عراق، ایران و افغانستان و «اوباما» در مورد ایران، سوریه، لیبی مردم را فریب داد و جایزه نوبل گرفت. همه روسای جمهور آمریکا دروغ‌گو بوده‌اند. این سیاست، که ما فقط «ترامپ» را عوام‌فریب جا بزیم تا دیگران را تبرئه کنیم، دیگر بُرائی ندارد.

ولی انتخابات آمریکا یک تجربه دیگر را نیز بیان داشت و آن اینکه شخصی ماند «ترامپ» با سرمایه کلان و تسلط بر رسانه‌های گروهی و تشکیلات مذهبی و نژادپرستی سنتی در آمریکا تا چه حد می‌تواند مردم آمریکا را بفریبد تا به وی داوطلبانه و با اعتقاد کامل رأی بدهند. ۷۳ میلیون نفر جمعیتی تقریباً در حدود جمعیت ایران؛ به تأیید همه امپریالیست‌ها؛ در آمریکا با دروغ‌های «ترامپ» فریب خورده‌اند، شستشوی مغزی شده‌اند و در واقع رأی آنها، گرچه رأی شکننده‌ای است، اعتبار ندارد. ولی این مدعیان نمی‌گویند سرنوشت همه انتخابات قبلی آمریکا نیز چنین بوده است. مردم را همیشه شستشوی مغزی داده‌اند و به آنها دروغ گفته‌اند و فریب‌شان داده‌اند و آنها با شرکت‌شان در انتخابات به ظاهر «دموکراتیک»، بدون آرا‌دهی آزاد؛ سلاح‌های خود را به حکومت رسانده‌اند. دموکراسی آمریکائی همیشه بر بنیاد فریب استوار بوده است و خواهد بود. این همان «دموکراسی» بورژوائی است که همه بورژواها مبلغ آن هستند. در اینجا سخن بر سر انتخاب دوره اخیر آمریکا نیست، بر سر کلیه انتخابات آمریکا تا به امروز است. دموکراسی آمریکائی، دموکراسی خریدنی بوده، هست و در آینده نیز چنین خواهد بود.

متحدان «ترامپ» نگرانند

«ترامپ» در عرصه خارجی نیز متحدانی برای خود داشت. «وهابیسیم»، «داعشیسیم» و «صهیونیسم» در منطقه از متحدان وی بودند. «ترامپ» حتی اکراد سوریه را برای مقاصد شوم خود به عنوان متحد برگزید. عربستان سعودی و امارات متحده عربی همراه با اسرائیل تلاش بسیار کردند تا «ترامپ» بر سر قدرت بماند تا آنها سیاست‌های سلطه‌گرانه خویش را در منطقه ادامه دهند. ایرانیان خودفروخته و جاسوس، که از منابع مالی ادامه در صفحه ۳

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

از مبارزه ملت ... دنباله از صفحه ۱

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت آراء و برغم کارشکنی‌های دولت آمریکا و اسرائیل قطعنامه «حق حاکمیت دائمی مردم فلسطین بر سرزمین اشغالی فلسطین، از جمله بیت المقدس شرقی» را به تصویب رساند و بدین ترتیب، یک پیروزی دیگر را برای ملت فلسطین در عرصه جهانی رقم زد. این قطعنامه موجب شادی و سرور مردم جهان گشت.

در رأی گیری برای تصویب این قطعنامه، ۱۵۳ کشور به این قطعنامه رأی مثبت و پنج کشور کانادا، جزایر مارشال؟!، میکرونزی؟!، جمهوری نائورو؟! و آمریکا به همراه اسرائیل به آن رأی منفی و ۱۷ کشور هم رأی ممتنع دادند.

«ریاض المالکی»، وزیر خارجه تشکیلات خودگردان فلسطین، در پی تصویب این قطعنامه گفت: «رأی مثبت به این قطعنامه، حق مردم فلسطین بر منابع طبیعی خود، از جمله زمین، منابع انرژی و آب را بدون تضییع حقوق آنها در دریا و حق جبران خسارت ناشی از بهره برداری اسرائیل از منابع طبیعی را تأیید می کند». این سخنان مسائل منطقی هستند که در آینده گریبان صهیونیست‌ها را خواهد گرفت. آنها باید نه تنها سرزمین‌های اشغالی را ترک کنند، بلکه باید به ملت فلسطین خسارت هم بپردازند و به این هلوکاست تبهکارانه خاتمه دهند. آمریکا و اسرائیل با موافقت ضمنی ممالک سلطه جوی غربی از استرالیا گرفته تا کانادا با قطعنامه‌های سازمان ملل متحد مخالف‌اند و با آنها مطابق معمول‌شان سر ستیز دارند و برای آنها ارزشی قایل نیستند و مستمراً آنها را زیر پا می گذارند و این در حالی است که از ایران می خواهند به زورگویی این دشمنان بشریت تمکین کند. سیاست‌های آمریکا و اسرائیل در منطقه؛ همه نیروهای مبارز و انقلابی خلق فلسطین را، که برای آزادی کشورشان از دست نیروهای اشغالگر و تجاوزگر مبارزه می کنند، متحد کرده است. این اتحاد به نفع همه خلق‌های منطقه است. در ۲۳ دسامبر ۲۰۲۰ فراخوان ۵ سازمان فلسطینی، که در نشست با هدف پایان اختلافات برگزار کرده بودند، منتشر شد. اهمیت این فراخوان در این است که نیروها و سازمان‌های منتسب به مارکسیسم و انقلابی با نیروهای مسلمان و مذهبی برای مبارزه به خاطر آزادی کشورشان به توافق رسیدند. این سازمان‌ها با درایت نشان دادند که در مبارزه برای استقلال ملی و اخراج بیگانگان نیازی به توافق بر سر ایدئولوژی نیست، توافق باید تنها در عرصه سیاسی به عمل آید، زیرا در این عرصه است که نیل به آزادی و استقلال تحقق می یابد. این سازمان‌ها عبارت بودند از جبهه خلق برای آزادی فلسطین، جبهه خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی کل)، جهاد اسلامی، «پیش‌تازان جنگ آزادیبخش خلقی - نیروهای صاعقه» (طلانح حرب التحریر الشعبی - قوات الصاعقه) و جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین (نايف حواتمه). خواست‌های این سازمان‌ها در ۵ نکته تدوین شده است که شامل نکات زیرین است:

۱- تأکید بر مخالفت با «توافق اسلو» و پایبندی به تصمیم‌های شورای ملی و مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین «ساف» مانند پایان دادن به مرحله انتقالی «توافق اسلو»، لغو شناسایی رژیم اسرائیل، توقف هماهنگی امنیتی، تحریم اقتصادی اسرائیل و لغو پروتکل اقتصادی پاریس. ۲ - تأکید بر ادامه گفت‌وگوی فراگیر ملی و فلسطینی، بازگرداندن وحدت ملی و بازسازی نهادهای ملی فلسطینی بر اساس شراکت ملی، توافق بر راهبرد ملی برای مقابله فراگیر با رژیم اسرائیل و از بین بردن شهرک‌ها، تشکیل رهبری واحد برای مقاومت مردمی و رفتن به سمت انتفاضه تا نابودی رژیم اشغالگر. ۳ - محکوم کردن تمامی انواع عادی سازی روابط با دشمن اسرائیلی، که آخرین آنها مغرب بود. ۴ - دعوت به ازسرگیری گفت‌وگوی ملی و برگزاری دور جدید نشست دبیران کل گروه‌های فلسطینی با هدف بررسی تمام مسایل مطرح شده در جدول کاری مسأله فلسطین. ۵ - درود به همه ملت مبارز فلسطین و اسرای قهرمان آن در زندان‌ها و شهدایی که فراموش نمی شوند.

در تاریخ ۳۰ دسامبر ۲۰۲۰ مانور گروه‌های فلسطینی با هماهنگی اعضای پیمان مقاومت برگزار شد که پس از پایان اولین رزمایش مشترک دوازده ساعته میان گروه‌های مقاومت فلسطین در نوار غزه، روزنامه لبنانی «الاحبار» از برگزاری این رزمایش با هماهنگی اعضای پیمان مقاومت خبر داد. وبگاه خبری «الاعلام الحربی» شاخه فلسطین از مشارکت دوازده شاخه نظامی گروه‌های مقاومت در این رزمایش خبر داده بود که این گروه‌ها عبارتند از: گردان‌های «القسام»، شاخه نظامی حماس / گردان‌های «المقاومه الوطنیه»، شاخه نظامی جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین / «سرایا القدس»، شاخه نظامی جهاد اسلامی / گردان‌های «ابوعلی مصطفی»، شاخه نظامی جبهه مردمی برای آزادی فلسطین / تیپ «الناصر صلاح الدین»، شاخه نظامی کمیته مقاومت مردمی / گردان‌های «شهداء الاقصی»، از شاخه‌های نظامی تابع جنبش فتح / «جیش العاصفه»، از شاخه‌های نظامی تابع جنبش فتح / گروه شهید «ایمن جوده»، زیرمجموعه گردان‌های شهداء الاقصی / گردان‌های شهید «عبدالقادر الحسینی»، از شاخه‌های نظامی تابع جنبش فتح / گردان‌های «المجاهدین»، شاخه نظامی جنبش مجاهدین / گردان‌های «الانصار» شاخه نظامی جنبش «الاحرار» / گردان‌های شهید «جهاد جبریل»، از شاخه‌های نظامی جبهه مردمی برای آزادی فلسطین.

اهمیت این همکاری از جمله برای ما ایرانی‌ها در این است که نیروهای ارتجاعی و جاسوسان اسرائیل دیگر نمی توانند از «خلق فلسطین» بطور عام، که بسیار موهومی است، به دفاع برخیزند تا از حمایت از مبارزات مردم فلسطین به رهبری سازمان حماس و سایر سازمان‌های فلسطین طفره روند. آنها برای فرار از موضع گیری روشن به نفع مردم فلسطین، خلقی

بی نام و نشان و بی سازمان، که موجودی موهومی و بی هویت است، اختراع کرده اند تا در واقع راه را برای موضع گیری به نفع اسرائیل هموار کنند. این روش سازمان‌های اپورتونیستی و یا خودفروخته همواره در خدمت اسرائیل بوده و هنوز نیز هست. دفاعی که حزب کار ایران (توفان) از مبارزه مردم فلسطین می کند، دفاع از مبارزات همین سازمان‌های نامبرده، که برخی صرفاً اسلامی اند، می باشد، زیرا که دفاع ما دفاعی سیاسی است و نه ایدئولوژیک. این ایدئولوژی فاشیستی و ارتجاعی و غیرطبقاتی را باید به دور افکند که مسلمانان، حتی اگر افراطی باشند، از حق استقلال ملی و دارا بودن سرزمین محروم اند و باید زیر سلطه امپریالیسم و صهیونیسم باشند به این بهانه که گویا آنها «مدرن» هستند و در متن سناریوی سفید و سیاه منصور حکمت جا می گیرند. ما کمونیست‌ها از مبارزات سیاسی این گروه‌ها و سازمان‌ها و از مبارزات خلق فلسطین، که در مبارزات این تشکل‌ها بازتاب یافته است، حمایت می کنیم. این مبارزه تأیید ایدئولوژی آنها نیست، تأیید حق آنها برای رهایی از سلطه صهیونیسم در منطقه است. یهودیان فلسطینی در کنار مسلمانان و عیسویان فلسطین حق دارند سرزمین فلسطین را بر گور صهیونیسم اسرائیل برپا سازند و از آن دفاع کنند تا صلح و آسایش در منطقه جاری شود و به تشنج نیم قرن حضور اسرائیل در منطقه پایان داده شود. آن روز حتماً فرا می رسد.

برده داری ... دنباله از صفحه ۸

برده داری در قطر

یکی دیگر از مصادیق بارز برده داری، خود را در ساخت استادیوم‌های ورزشی جهت برگزاری جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ در قطر به نمایش می گذارد. امروز تعداد کل کارگران مهاجر حاضر در قطر ۲۱ میلیون نفر است. که ۱۸ میلیون نفر از آنها جهت آماده سازی برگزاری جام جهانی به کار گمارده شده اند. از این عده ۶۰۰ هزار نفر هندی، ۵۰۰ هزار نفر نیپالی و بقیه از کشورهای جنوب شرق آسیا هستند. آنها باید تا آغاز بازی‌های جام جهانی در سال ۲۰۲۲ ساختمان تعداد ۹ ورزشگاه جدید و نوسازی ۳ ورزشگاه قدیمی را به پایان برسانند. «آدم میلستاین» (Adam Milstein)، خبرنگار آمریکائی درباره شرایط این کارگران در قطر می گوید: «کارگران ساعت‌ها زیر گرمای ۵۰ درجه سانتیگراد کار می کنند. به این کارگران آب تصفیه نشده برای آشامیدن می دهند». او پس از تحقیقات به این نتیجه می رسد که: «حداقل روزی یکی از این کارگران جان خود را از دست می دهد و در صورت ادامه این شرایط تا آغاز بازی‌های جام جهانی در سال ۲۰۲۲ حداقل ۷ هزار کارگر رنج دیده جان خود را از دست خواهند داد». تنها از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ هزار و هشتصد کارگر مهاجر در اثر شرایط جان فرسای کار در قطر جان خود را از دست داده اند. او اضافه می کند که «کارگران در قبال ساعت‌ها کار روزانه بین ۶ تا ۱۰ دلار اجرت دریافت می کنند. آنها به طور متوسط ۷۰ ساعت در ماه کار می کنند و مزد متوسط ادامه در صفحه ۷

ایجاد ناامنی، تشنج و حادثه آفرینی امپریالیست آمریکا در جهان، سرمنشاء همه فجایع است

برده‌داری ... دنباله از صفحه ۶ آنها ۲۷۵ دلار است.

این در حالی است که به طور متوسط هر شهروند قطری روزانه ۱۰۱،۴۰۶ پوند درآمد دارد و از این حیث ثروتمندترین کشور دنیا محسوب می‌شود. و باز این در حالی است که قطر با هزینه کردن ۱۶۰ میلیارد پوند، گران‌ترین جام جهانی فوتبال تاریخ را برگزار خواهد کرد. «لوموند دیپلماتیک» در ژوئن ۲۰۱۶ می‌نویسد که: «دولت نپال به طور رسمی تأیید کرد که ۱۴۰۰ کارگر نپالی در پروژه ساختمان استادیوم‌های فوتبال جان خود را از دست داده‌اند. فرستنده تلویزیونی غرب آلمان (WDR) گزارش می‌دهد که: «کارگران مهاجر در اردوگاه‌های متشکل از خانه‌های متروکه و مخروبه، که به حلبی‌آبادی‌های حاشیه شهرهای بزرگ پهلوی می‌زنند، در کمال فقر و مسکنت زندگی می‌کنند.» «لوموند دیپلماتیک» می‌نویسد: «برای نمونه در یکی از اتاق‌های محل سکونت کارگران، که جمعا ۹ متر مربع وسعت دارد، ۸ تخت خواب فرسوده با تشک‌های کهنه و کثیف به چشم می‌خورند.» و ادامه می‌دهد: «برای نمونه زمانی که با یک گروه ۱۲ نفره از کارگران نپالی و هندی برخورد می‌کنم، آنها متفقاً شکوه سر می‌دهند که ۴ ماه است که حقوق دریافت نکرده‌اند. لذا آنها برای رفع مایحتاج روزانه مجبورند با پرداخت نزول سنگین از مغازه‌های خواربارفروشی نسبه جنس بخرند.» باید افزود که هر کدام از این کارگران بینوا برای پیدا کردن کار در قطر قبلاً مبالغ سنگینی به عنوان حق‌العمل به بنگاه‌های کاربایی در کشور خود پرداخته‌اند. علاوه بر اینها اکثر این کارگران مجبورند که بخش عمده دستمزد ناچیز خود را برای تأمین مخارج خانواده خود به کشور خویش بفرستند. کارگران بینوا با احتساب زمان ایاب و ذهاب از محل سکونت‌شان در حاشیه شهرها تا محل کارشان، روزانه جمعا ۱۳ ساعت کار می‌کنند. یادآوری این نکته نیز ضروری است که در قطر همانند سایر کشورهای حوزه خلیج فارس، سندیکا ممنوع است. به جرأت می‌توان گفت که بیش از دو میلیون کارگر خارجی در قطر - که ۹۰ درصد جمعیت فعال این کشور را تشکیل می‌دهند - برده‌وار صبح را به شام می‌رسانند. کارگران خارجی - همانند سایر کشورهای خلیج - تابع نظام «کفالت» هستند. این نظام همه کارگران خارجی را تحت‌نظر یک رئیس قرار می‌دهد. این کارگران مجبورند ۶ روز در هفته - در تمام فصول سال، حتی با درجه حرارتی که گاهی به ۵۰ درجه سانتیگراد می‌رسد - کار کنند. آنها از هیچ حقوقی برخوردار نیستند. حتی پاسپورت‌شان توسط کارفرما ضبط می‌شود و حق ترک خاک قطر از آنها سلب می‌گردد. اوج اخلاق‌ستیزی آنجا عیان می‌شود، که کارگران نپالی در قطر حتی پس از وقوع زمین‌لرزه آوریل و

ماه مه سال ۲۰۱۵ در نپال، حق سفر به کشورشان را جهت بازدید بازماندگان خویش نداشتند.

خانم «شارون بارو» (Sharan Burro)، دبیرکل کنفدراسیون سندیکاها، هشدار داد که تا آغاز بازی‌های جام جهانی می‌تواند ۷ هزار کارگر مهاجر در قطر کشته شوند. «سفارتخانه‌های هند، بنگلادش و نپال تاکنون از مرگ صدها کارگر برده خبر می‌دهند. دبیر کل ائتلاف سندیکاهای هند آقای «رامچندران» (Ramachandran) در پاسخ به مسئولین دولت قطر، که ادعا می‌کنند، این مرگ‌ها طبیعی هستند! می‌گوید: «بسیاری از مزدبگیران در خانه‌های خصوصی هم کار می‌کنند و چون حق رفتن به دستشویی را ندارند، با خودداری از نوشیدن از صبح تا عصر در گرمای فوق‌العاده شدید در اثر تشنگی می‌میرند. در چنین مواردی پزشک گواهی مرگ طبیعی!! صادر می‌کند. به این ترتیب خانواده متوفی از دریافت غرامت محروم می‌شود.» بنگاه‌های کاربایی به عنوان نمونه در هند قول حقوق ۵۰۰ یورو در ماه را مثلا به یک مهندس برق می‌دهند، ولی وقتی به قطر می‌رسد، او را به عنوان لوله‌کش با حقوق ۲۲۵ یورو استخدام می‌کنند.

حقوق ناچیز، ولی خطر در بالاترین حد.

یکی از کارگران سریلانکائی تعریف می‌کرد که بازوی همکارش هنگام کار قطع شده است، یکی دیگر ساق پایش در دستگاهی قطع شده، ده‌ها نفر از داربست‌های غیراستاندارد پرت می‌شوند و یا در اثر سقوط اشیاء آسیب می‌بینند. شرکت‌های چند ملیتی غربی نظیر «دیوار وینسی» با کارگران مهاجر دقیقاً همانگونه رفتار می‌کند که موسسات بومی. از عدم پرداخت اجرت گرفته تا گرفتن گذرنامه از کارگران، کار اجباری، بیگاری، اعمال کفالت، ۶۰ ساعت کار در هفته، عدم آزادی در تحرک، شرایط غیرقابل تحمل مسکن، عدم ایمنی در کار و ... در واقع تجارت با انسان از روستاهای هند و بنگلادش و نپال آغاز و در میدان‌های ورزشی جام جهانی فوتبال در قطر ادامه می‌یابد. بی‌جهت نیست که فعالان حقوق بشر به درستی نام این روش ضد کارگری و ضد انسانی را «برده‌داری مدرن» نهاده‌اند.

در هند ۱۵۰ آژانس مسافرتی مشغول استخدام برده برای بیگاری در کشور قطر هستند. این آژانس‌ها قبل از هر چیز از هر کارگری که برای کار در قطر اظهار تمایل می‌کند، ۱۰۰ پوند می‌گیرند و سپس برای توضیح شرایط کار در قطر - بسته به مروت‌شان - تا ۸۰۰ یورو دیگر نیز اخذ می‌کنند.

«تاپار»، رئیس یکی از این آژانس‌ها، به صراحت می‌گوید: «برای من کوچک‌ترین اهمیتی ندارد که در قطر چه بلائی بر سر آنها می‌آید. من فقط غذای هیولا را آماده می‌کنم، که در شهر «جلندر» منتظر آنهاست.» کارگران نگویند بخت در اصل

هیچ اطلاعاتی از کم و کیف کار و قرارداد کاری در قطر ندارند. آنها فقط تحت تأثیر تبلیغاتی قرار می‌گیرند که قطر را فرصتی طلایی به آنها می‌نمایاند. آژانس‌های فریبکار ابتدا قول حداقل ۴۰۰ پوند حقوق ماهانه را به آنها می‌دهند، اما حقوق کارگران بینوای هندی، حتی متخصصین در رشته‌های فلزکاری، برق و نجاری و ساختمان عملاً بین ۵۰ تا ۲۰۰ پوند در نوسان است. «پارامجیب کارمینهااس»، زنی که شوهرش را دو سال است ندیده است، در اعتراض به آژانس می‌گوید: «شوهرم را ۲ سال است که ندیده‌ام. آژانس به شوهرم، که راننده کامیون است، و ۸۰۰ پوند بابت کمسیون از او اخذی کرده است، قول حقوق ماهانه ۴۵۰ پوند را داده بود، در صورتی که اکنون ماهانه فقط ۶۰ پوند دریافت می‌کند، که به سختی کفاف مخارج و اجاره مسکن‌اش را می‌دهد، تا چه رسد تأمین مخارج من و دو فرزند ۱۶ و ۵ ساله‌ام.» نمونه دیگر در نپال است. آژانس‌ها ۸۰ هزار کارگر را غیرقانونی استخدام کرده‌اند. قانون، سقف کمیسونی را، که کارگران باید به آژانس جهت یافتن کار بپردازند، ۷۶ پوند معین کرده است. در صورتی که اکثر آنها تا ۵۰۰ پوند می‌پردازند. تنها نحوه کاربایی نیست که کارگران را به معنی واقعی کلمه تا پوست و استخوان می‌دوشد، بلکه در قطر ۶۰ تا ۷۰ ساعت کار در هفته، در مقابل اجرتی ناچیز، سکونت غیر قابل تحمل، شرایط کاری بس دشوار و خطرناک و مرگ‌آفرین در انتظار آنهاست. اما هم «فیفا» که برای اهداء برگزاری مسابقات جام جهانی فوتبال ۲۰۲۲ رشوه کلانی از حکومت قطر گرفته است، و هم «جامعه جهانی»، که وقت و بی‌وقت دم از «دفاع از حقوق بشر» می‌زند، بر این فاجعه انسانی چشم بسته و خفقان گرفته‌اند. (اسناد مورد استفاده برگرفته از برنامه کانال ۲ تلویزیون آلمان است).*



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۷۴ دیماه ۱۳۹۹

را در تارنمای توفان مطالعه نمایید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می‌شود!

امپریالیسم آمریکا باید خاک عراق و منطقه خاورمیانه را ترک کند!

برده‌داری در کشورهای عربی (۲)

در شماره ۲۵۰ نشریه «توفان» در مورد وضع اسفبار زنانی که در ممالک عربی به صورت سازمان یافته به اسارت درمی‌آیند و به عنوان برده اشتغال دارند، سخن گفتیم. مدعیان دفاع از حقوق بشر و یا حقوق زنان و یا مخالفان اعدام و حمایت از حیوانات در دنیا؛ طوری رفتار می‌کنند که گویا مسحور ثروت‌های افسانه‌ای خلفای عربستان سعودی، امارات، بحرین، قطر و یا ممالک نظیر آنها شده و چشمان‌شان کور گشته است، زیرا نه از تظاهرات سفارشی آنها در اروپا و آمریکا خبری هست و نه از اعتراضات رسانه‌ای و جمعی ممالک دیده‌بانان حقوق بشر، خبرنگاران یا پزشکان بدون مرز. معلوم نیست که این کسانی که دل‌شان برای تقلب در انتخابات بلاروس می‌سوزد و یا با بدن‌های عربی و «مدرن» بدون «حجاب اسلامی» به نمایشات اعتراضی علیه رقبای حاکمان خویش می‌پردازند، چرا در مورد سرنوشت ده‌ها هزار زن آسیایی و آفریقایی، که در پستی خانه شیوخ ثروتمند حبس شده‌اند، سخنی بر زبان نمی‌آورند؟ آیا حقوق بشر فروشی است؟ آیا مخالفت این ممالک عربی با ایران کافی است که در مورد قانون‌کشی و سرکوبگری آنها و قاتلان «جمال خاشقچی» سکوت اختیار کرد؟ حال ما در این شماره ادامه مقاله قبلی را به اطلاع خوانندگان خود می‌رسانیم.

تنها در سال ۲۰۱۶ سرویس‌های اطلاعاتی لبنان گزارش کردند که ۱۱۰ تن از این زنان شوربخت - به طور متوسط هفته‌ای دو تن - که دیگر حاضر نیستند تن به تجاوز دهند، در این کشور خودکشی کرده‌اند که پیکر آنها به کشورشان رجعت داده شده است. در همان سال «عبدالله»، سلطان اردن به «نیرویی» می‌رود تا با «هورو موئیگی کنیاتا» (Uhuru Muigai Kenyatta)، رئیس‌جمهور کنیا، پیرامون ممنوعیت کار زنان کنیائی در اردن مذاکره کند. همچنین بعد از وعده‌هایی که عربستان سعودی در مورد پروژه‌های عمرانی و توسعه به کنیا داده بود، که گویا «به نفع این کشور خواهد بود»، خواستار مذاکره با دولت این کشور می‌شود. در همین رابطه نماینده عربستان سعودی اعلام می‌کند: «بسیار خرسندم که ما بر سر مسئله زنان کارگر به توافقاتی رسیدیم. علاوه بر این خوشحالم که زین پس شاهد توسعه عمرانی و آبادانی کشور کنیا خواهیم بود». بالاخره در دسامبر ۲۰۱۷ دولت فاسد کنیا قانون منع کار زنان کنیائی در کشورهای عربی را ملغی می‌سازد. دولت کنیا همزمان با دولت‌های لبنان و اردن نیز بر سر قراردادهای مشابهی به توافق می‌رسد. خانم «اما مویرا»، سناتور کنیائی، زمانی که از طریق تلفن از «واشنگتن گولو»، کارمند ارشد وزارت خارجه کنیا، سوال می‌کند که «چرا به ماجرای «ماری» بخت برگشته رسیدگی نمی‌کنید؟» در جواب می‌گوید: «چون روشن نیست که مقصر کیست!!» خانم سناتور از او می‌پرسد: «آیا شما با «ماری» (Mary) صحبت کردید؟ یا اینکه فقط به گزارش لبنانی‌ها بسنده کردید؟ او فرزند این سرزمین است و شما موظف به ایفای حقوق ضایع شده او هستید». در این موقع آقای «گولو» ارتباط تلفنی را قطع می‌کند. وزارت خارجه کنیا نه می‌خواهد و نه می‌تواند در این ماجرا طرف «ماری» (Mary) را بگیرد. چون از قبل برده‌فروشی منافع اقتصادی کلانی نصیب‌شان می‌شود. دادستان مربوطه نیز دست در دست دولت کنیا علت مرگ «ماری» (Mary) را «سرنوشت فاجعه‌آمیز و مصیبت بار» خواند (!!!) و پرونده را مختومه اعلام کرد و به بایگانی سپرد. موسسه دلالان برده تا امروز از بردن نام خانوادگی، که «ماری» (Mary) نزد آنها کار می‌کرده و به آتش کشیده شد و در سن ۳۵ سالگی از دار دنیا رفت، خودداری می‌کند و به خانواده او نیز هیچ غرامتی نپرداخته است. «ماهر دوسیت»، دلال سابق برده، که مسئول مرگ «ماری» (Mary) نیز هست، امروز یک شرکت نظافت ساختمانی نیز دایر کرده و کارگران بنگلادشی را اجیر می‌کند و مادر او هم کماکان در موسسه دیگری به دلالی زنان برده ادامه می‌دهد و سیستم «کافالا» نیز کماکان پابرجاست. برده‌داری ادامه دارد و «جامعه جهانی حامی حقوق بشر» آنرا نه دیده و نه شنیده می‌گیرد و این فاجعه انسانی را به سکوت برگزار می‌کند. خانم سناتور «اما مویرا»، که در راه احقاق حقوق زنان برده فعالیت می‌کرد، در سال ۲۰۱۷ از سمت سناتوری برکنار شد. اما او از پناه‌نشست و با تأسیس موسسه‌ای جهت تصویب مجدد «قانون منع صدور برده» به کشورهای حوزه خلیج فارس به فعالیت خود ادامه می‌دهد. «ویلیام ویلبر فورس» (William Wilberforce) سیاستمدار اهل بریتانیا و از فعالین برجسته ضد برده‌داری در سال ۱۷۸۹ می‌گفت: «تو می‌توانی تصمیم‌گیری که واقعیت را نادیده بگیری، ولی دیگر نمی‌توانی بگویی که از آن بی‌اطلاع بودی». ادامه در صفحه ۶

Workers of all Countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party
of Labour of Iran

No. 251 Feb. 2021

از مبارزه ملت فلسطین برای آزادی سرزمین‌های اشغالی و نابودی صهیونیسم باید حمایت نمود

در سال ۲۰۲۰ دولت صهیونیستی اسرائیل به یاری رئیس‌جمهور آمریکا، «دونالد ترامپ» و داماد صهیونیست‌اش به ممالک عربی در ضدیت با ایران چنان فشاری وارد کرد که آنها را با تحقیر به تسلیم در مقابل صهیونیسم اسرائیل واداشت و این حکمرانان ارتجاعی زبوانه برای حفظ بقاء خود به سجده در پیش پای «نتانیاهاو»، نخست‌وزیر اسرائیل، رفتند و حاکمیت صهیونیسم را بر سرزمین مردم فلسطین، که متشکل از مسلمانان، عیسویان و یهودیان بومی این منطقه هستند و با اسرائیل مخالفند، با حقارت پذیرفتند و برسمیت شناختند. تاریخ نشان داده و می‌دهد که تلاش آمریکا و اسرائیل برای نابودی ملت فلسطین با هر دین و مذهبی که هستند به نتیجه نمی‌رسد و با مقاومت خلق فلسطین و خلق‌های جهان روبرو می‌شود و درهم می‌شکند. «دونالد ترامپ» در دوران دلقک‌بازی خویش در کاخ سفید، تصرف تجاوزکارانه بلندی‌های جولان و الحاق مناطق باختری رود اردن را به اسرائیل به فلسطینیان تحمیل کرد و اورشلیم را به عنوان پایتخت اسرائیل برسمیت شمرد. در روز سه شنبه ۲۲ دسامبر ۲۰۲۰ ادامه در صفحه ۶

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رستاردن به باری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجائیم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

Postbank Hamburg

BIC: PBNKDEFFXXX

Bank Account No.: 2573 3026 00

IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

دست امپریالیسم و متحدانش از ایران کوتاه باد!